

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث در تجزیه علم اجمالی بود. مقداری از مباحث را به یک عنوانی مقدماتش و خود بحث را روی کلمات مصباح مرحوم استاد قدس الله نفسه آنجا متعرض شدیم. برای اینکه مراجعه آقایان راحت تر باشد.

عرض کردیم در کتب متأخر ما مثل فرض کنید در کلمات متأخرین مثل مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی، قاعدتا دو تا بحث را آوردند. یکی وجوب موافقت قطعی که آیا باید تمام اطراف را به اصطلاح طبق علم عمل کنیم و اصول جاری نمی شود یا حرمت مخالفت قطعی. که نه در بعضی جاری می شود، در کل جاری نمی شود.

و قول دیگر اینکه اصلا جواز مخالفت قطعی؛ البته این را متعرض نشدند. داریم ما در میان اخباری ها که و غیر اخباری ها که علم اجمالی را با شبهه بدویه یکی می دانند. اشکال ندارد جاری می شود.

عرض کردیم که آن وقت در کلمات بعد از مرحوم شیخ، غیر از این دو عنوانی که الان مطرح کردیم، یا سه عنوان، متعرض مسئله این شدند که این تجزیه که علم اجمالی دارد به هر مقدارش، آیا به نحو علت تامه است یا به نحو اقتضاء.

عده ای می گویند در هر دو به نحو علت تامه است، عده ای هم در هر دو اقتضاء، و عده ای هم تفصیل فائند که در خلال بحث روشن می شود.

عرض کردیم آقایان اگر کتاب مرحوم استاد در اختیارشان هست مصباح، مرحوم استاد بحث را در چهار مقام قرار دادند. تعبیرشان به مقامات اربع است. این چهار مقام هم به لحاظ همان موافقت قطعی و مخالفت قطعی، این دو تا؛ به تعبیر خود ایشان ثبوت و اثباتا هر کدام؛ این هم دو تا می شود چهار تا.

لذا در مقام اول آیا می شود حکم ظاهری در تمام اطراف یعنی مخالفت قطعی، جایز است مخالفت قطعی به حسب مقام ثبوت به تعبیر ایشان؟ این یک.

مقام دوم اینکه در هیچ طرف جاری نشود، و تمام اصول ساقط بشوند در تمام اطراف و علم اجمالی منجز تام است. لکن این هم باز به مقام ثبوت. المقام الثانی فی امکان جعل حکم الظاهری فی بعض الاطراف؛ این ناظر به مقام ثبوت در موافقت قطعیه است. این دو تا که دیروز بحث ما در مقام ثانی بود.

مقام ثالث همان مثل مقام اول است اما اثباتا. آیا جایز است موافقت قطعیه یا نه، لکن اثباتا، مقام اول ثبوتا، سومی اثباتا. مقام چهارم هم مثل همان مقام دوم است، آن ثبوتی است این اثباتی. لذا مرحوم استاد در مباحث علم اجمالی، در حقیقت چهار مقام را قرار دادند. دو مقام ثبوتی دو مقام اثباتی؛ یکی هم نسبت به مخالفت قطعیه و یکی هم نسبت به موافقت قطعیه. البته بعد متعرض به مناسبتی شدند، آن وقت در این آقایان اگر بخواهند نگاه کنند، در این صفحه ۴۱۵، آخر صفحه، و ۴۱۶ خلاصه نظرشان را در این چهار مقام آوردند.

و المتحصل ما ذکرنا، این خلاصه نظر ایشان در چهار مقام است. این چهار مقامی را که متعرض شدند. خب بعد از، یک اشکال کلی ما به ایشان داشتیم و آن اینکه تفکیک بین مقام ثبوت و اثبات در اعتباریات درست نیست. این یک اشکال کلی که به ایشان وارد می شود.

و اما اشکالات جزئی به اصطلاح؛ برویم در مقام ثانی در مقام ثانی بحثش این بود که آیا می شود شارع در بعضی از اطراف، ثبوتا اصل جاری بشود در بعضی نشود؟ یعنی همان که اسمش موافقت قطعیه بود. آیا موافقت قطعیه لازم است یا نه؟

کسانی که قائلند به لزوم موافقت قطعیه ثبوتا حالا به قول ایشان ثبوتا، این را نکته فنی اش را بگوییم حالا شما را معطل نکنیم. دیروز البته توضیح دادم. نکته فنی اش این است که علم اجمالی را دقیقا مثل علم تفصیلی می دانند. همچنان که در علم تفصیلی نمی شود که مثلا شما یقین دارید که این مایع خمر است، نمی شود ترخیص بدهد شارع که شربش بشود، علم اجمالی هم مثل علم تفصیلی است. این خلاصه بحث. خلاصه کل بحث.

و اصولا علم در هر دو مورد اجمال ندارد. اجمال در متعلق علم است. خود علم تفصیلی است. شما اگر دیدید یک قطره خونی در یک ظرفی افتاد؛ این علم تفصیلی است. آن که مهم است دیدن قطره خون است. تا قطره خون دیدید اجتناب آمد. یجب الاجتناب. شما اگر

دیدید قطره خون افتاد در دو تا ظرف، خب آن هم مثل همان است. چه فرقی می کند شما ببینید قطره خون در یک ظرف واقع بشود یا دو ظرف. نتیجه اش یکی است، فرق نمی کند. نکته فنی اش دیدن شما قطره ای از خون. این هیچ فرقی بین این دو مورد نمی کند.

عرض کردم مرحوم آقای خویی قدس الله نفسه در این کتاب،

س: ۰۶:۰۲

ج: چه تفاوتی؟

س: آنجا که دیگر

ج: به لحاظ اینکه شما علم دارید که باید حتما اجتناب بکنید.

س: اجتناب از آن قطعی است که ۰۶:۱۴

ج: به لحاظ آن نکته یعنی اصابه دم فرق نمی کند. هیچ فرقی ندارد.

و دیروز توضیحا عرض کردیم چون عبارت این تقریر واضح نیست، این حالا فرض کنید این تقریر درست نوشته باشد؛ دو وجه مرحوم آقای خویی نقل کردند؛ یکی از کفایه یکی از به قول ایشان از ذکره بعض الاساتید که مرادشان مرحوم آفاضلیاء است قدس الله سره. عرض کردیم مرحوم آفاضلیاء علم اجمالی را عین علم تفصیلی می دانستند. یکی است هیچ فرقی نمی کند. اجمال و تفصیل در ناحیه متعلق است، در خود علم اجمال نیست.

و به این مناسبت ما دیروز شرحی دادیم اصلا معنای علم اجمالی در ما نحن فیه چیست. سر علم اجمالی تصویر کردیم، گفتیم مراد آقایان از علم اجمالی در ما نحن فیه این است.

به هر حال چون آقای خویی دو وجه قرار دادند، ما به احترام ایشان دو وجه، و الا در واقعش یکی است. و آن خلاصه اش این است؛ بله، که لا فرق بین این وجه اول، بین العلم الاجمالی و التفصیلی فانکشاف الواقع بینهما؛ مراد از انکشاف واقع این است که ما این قطره خون دیدیم، این مسلم است، این که شکی نیست. الا اینکه در علم تفصیلی روی اناء واحد است، ظرف واحد است؛ در علم اجمالی دو تا ظرف است.

تتجيز تابع علم است، ایشان تتجيز نگفته فعلیت. فعلیت حکم تابع علم است. اینطور که به اصطلاح نقل شده اجمالا، من عرض کردم کرارایک نحوه بحثی هست که مثلاً می گویند در کفایه این جور آمده مرادش این است. آن آقا این فهمیده، آن محشی این فهمیده، این...، ما خیلی در این بحثها وارد نمی شویم چون خیلی متمرثر نیست. آن نکته فنی اش نمی شود در نظر گرفت.

این که ایشان مرحوم این طور که نقل کردند مرحوم صاحب کفایه معتقد است فعلیت حکم به این است که علم پیدا بکنیم. وقتی شما علم پیدا کردید حکم، فعلی می شود. وقتی حکم، فعلی شد، باید منجز، باید انجام بدهید. آقای خویی به این اشکال می کنند؛ و فیه ان فعلیت الحكم بفعلیه موضوعه؛ این را چون من چند بار توضیح دادم، اخیراً هم توضیح دادم دیگر تکرار نمی کنم. عرض کردم یک مصطلحی است در فعلیت که مرحوم آقای خویی قائل بودند تبعاً لمرحوم نائینی. و آن اینکه فعلیت حکم را تابع فعلیت موضوع می دانند. هر وقت موضوع فعلی شد، حکم فعلی می شود. همان مثالی که همیشه عرض کردم. مثل الان وجوب نماز فعلی نیست، چرا؟ چون ظاهر نشده. تا ظهر شد دلوک شمس شد وجوبش فعلی می شود. این یک اصطلاحی است که مرحوم نائینی دارد.

عرض کردم سابقاً کرارا و مرارا دیگر تکرار نمی کنیم ایجازاً، اگر در حد یک اصطلاح بماند مشکل ندارد، این در حد اصطلاح مشکل ندارد. اما اگر بخواهد از حلقه اصطلاح رد بشود، آثار اصولی بخواهد بر آن بار بکند، که ایشان در واجب معلق آثار اصولی بار کردند، آن مشکل است. و این جور که اینجا ایشان نقل کردند، یک فعلی از حکم هم به معنای علم حکم، این الان از کفایه. این بله.

بعد ایشان می گوید فلو اراد من قوله ان الحكم الواقعي قد لا يكون فعلياً من جميع جهات فلو اراد ان العلم التفصيلي مأخوذ في موضوعه؛ عرض می کنم ایشان دیگر رفتند روی عبارت کفایه؛ بخواهیم بگوییم کفایه اینها را گفته یا نگفته، وقت خودمان را به این حرفها نگذرانیم.

كما يظهر من قوله قدس سره ان علم به المكلف يكون فعلياً فيرده الاجماع والروایات الداله على اشتراك الاحكام بين العالم والجاهل؛ مراد از اجماع همان اجماعی است که مذهب شیعه قائل به تخطئه است نه تثبیت. چون شیعه بنایش بر یعنی به عبارت اخری علم دخیل در حکم می کند، شما بدانید یا ندانید حکم هست. این مرادشان از اجماع است.

روایات هم روایتی ما نداریم که الاحکام مشترک بین العالم والجاهل باشد، نداریم، خود آقای خویی یک چیز دیگر فرمودند. مرادشان از روایات روایتی که می گوید ان لله فی کل واقعة حکم؛ خدایک حکمی دارد. این مرادش از روایات است. اما روایتی که بگوید الاحکام مشتركة نداریم. مراد این است.

فیرده الاجماع؛ البته گفته شده که مراد کفایه این نیست. دیگر شما را وارد آن بحثها نکنیم چون آنها فایده ندارد.

به هر حال اگر یک معنای فعلیت این باشد، حکم فعل آن است که به آن علم داریم، نداریم فعلی نیست. عرض کردیم آن که ما در عبارت کفایه دیدیم، فعلی در نظرمان در مقابل انشائی است. و مرادش از انشائی حکمی است که جدی نیست، امتحانی است. آن حکمی که جدی است و امتحانی است فعلی است در اصطلاح کفایه.

عرض کردیم این معنا را هم در کتاب تقریرات مرحوم آقای بروجردی تقریر از ایشان نوشته؛ چون آقای بروجردی صاحب کفایه است. آقای بروجردی در آن مباحث همین را نقل کرده؛ در اقسام حکم و مراتب حکم، همین را نقل کرده که مراد از فعلی و انشائی.

به هر حال این مطلبی که آقای خویی اینجا نقل می خواهد بکند، حالا رد فهم صاحب کفایه؛ می گویم وارد بحثش نمی شویم. این یک اصطلاح دیگری باز می شود. فعلی یعنی حکمی که ما به آن علم داریم. نداریم، می شود غیر فعلی. ایشان می خواهند بگویند این؛ آن علم بعلم المکلف یکون فعلیا. مضافا الی کونه، اولاً این اجماع در روایات درست است. حالا آن صاحب کفایه مرادش این هست یا نه، آن بحث دیگری است. اما اجماع و روایات درست است.

مضافا الی کونه خروجاً عن محل الکلام، این اشکال دوم آقای خویی هم درست است. لکن خب متأسفانه توضیح ندادند. اگر عمل دخیل باشد در موضوع، اصلاً علم اجمالی منجز نیست. این درست است این مطلب ایشان.

فان البحث عن تنجیز العلم الاجمالی بعد الفراغ عن عدم اختصاص الاحکام بالعالمین، درست است این مطلب. این مطلب اینجا درست است. اگر بنا، البته این مطلب ایشان در شبهات حکمیه است. در شبهات موضوعیه هم بحث در شبهات موضوعیه هم هست.

و ان اراد ان العلم لم یؤخذ فی موضوع الحکم الواقعی و مع ذلک لا یکون فعلیا قبل العلم، با اینکه اخذ نشده، لا یکون فعلیا، فقیه انه غیر معقول، لاستلزامه الخلف؛ مراد ایشان از الخلف یعنی حکم فعلی بشود، هنوز علم نیامده. این نمی شود قابل قبول باشد.

و اخذ در حکم یعنی به عبارتی معذرت می خواهم علم اخذ در موضوع نشده، موضوع تحقق پیدا نکرده حکم فعلی بشود. اشتباه کردم در تقریر. این درست است دومی.

لاستلزامه الخلف علی ما تقدم بيانه. مراد ایشان تقدم بيانه، یک هفت هشت سطر قبل از این؛ وفيه ان فعلية الحكم انما هي بفعلية موضوعه؛ مرادش این است. یک هفت هشت سطر. فان نسبة الحكم الى موضوعه اشبه شيء بنسبة المعلول الى علته، اینها را دیگر چون سابقا توضیح دادیم تکرار نمی کنیم.

فیستحیل تخلف الحكم، و ما عرض کردیم تا اینجا سه تا اصطلاح در فعلی ما گفتیم. یک اصطلاح اینکه فعلی که به فعلیت موضوعش باشد. که مرحوم نائینی دارد فعلیت حکم یعنی حکمی که موضوعی فعلی شده است. دوم، فعلیت به معنای علم باشد؛ فعلی آن حکمی است که علم به آن داریم. سوم، فعلی آن چیزی است که جدی باشد در مقابل امتحانی؛ اوامر امتحانی.

و ما همین اخیرا متعرض شدیم سابقا هم چند بار گفتیم، هر سه مصطلح درست نیست. انصافا هر سه مصطلحی که این اصطلاحات بخواهد باشد درست نیست. طبق قواعد متعارف در قوانین در سیر قانونی و روح قانون یا بیان و کیفیت جعل و مراتب جعل، انصافا بهتر از این است که فعلیت را بگذاریم به مرتبه رسانه ای شدن و ابلاغ. یعنی بگوییم حکم تا وقتی که بحث شده در مجلس حالا فرض کنید، یا در هر جایی که باشد، تا به مرحله ابلاغ نرسیده، روح قانون، یعنی قانون نیست، قانون فعلی نیست. فعلا کی قانون می شود؟ وقتی ابلاغ شد. لذا مرحله ابلاغ را بزنیم به فعلیت.

اما مرحله علم را بزنیم به تنجز؛ چون بعد از اینکه ابلاغ شد می شود فعلی؛ بعد از فعلی علم پیدا کردیم می شود منجز و الا فلا. این که فعلیت را بزنیم به مسئله علم، این خلاف ظواهر عرفی است؛ یعنی این چون علم تأثیری در فعلیت ندارد، تأثیر علم مگر اینکه موضوعی باشد، و الا علم، موضوعی به این معنا. و تأثیر علم در مرحله تنجز است نه در مرحله فعلیت.

اما آن بحث فعلیت موضوع نه، آن تابع جعل است. ربطی به موضوع ندارد. مثلا شارع جعل کرد نماز ظهر، همین الان وجوب نماز ظهر هست. این نیست که تا دلوک نشود فعلی نشود، همین الان فعلی است. جعل که بکند فعلی می شود بعد از ۱۵:۲۴

پس این چهار تا مصطلح شد که این اشکالات مرحوم آقای خویی به کفایه.

دوم ما ذکره بعض الاساطین من ان الحكم الواقعي قد وصل الى المكلف و تنجز؛ این درست است. حکم واقعی رسیده و منجز شده. فامتن جعل الترخيص على خلافه ولو احتمالا، فان نفس التكليف و الالتزام واصل و معلوم تفصيلا؛ انما التردد في متعلقه، فلا يمكن الترخيص في مخالفة هذا الالتزام ولو احتمالا؛ ما دیروز این را توضیح دادیم. باز هم نشد نگاه کنیم نهاية الافکار، در نهایت آمده یا نه. به نظرم آقایی گفت که در نهایت هم نیامده. آن توضیحی را که ما دادیم ظاهرا از مرحوم استاد آقای بجنوردی از آقا ضیاء نقل می کرد. آقا ضیاء

خلاصه حرفشان این مقداری که آقای خویی نقل کرده کافی نیست. آقای مرحوم آقاضیاء حرفش این است که در باب علم اجمالی هیچ فرقی با علم تفصیلی ندارد. چرا؟ چون شما تا فهمیدید که قطره خونی آمد، در این جهت که وجوب اجتناب می آید، هیچ فرقی نیست. فرقی که فقط هست در اشتباه متعلق است؛ یعنی وقتی می گوئیم العلم الاجمالی، این صحیحش این طور است؛ العلم الاجمالی متعلق، خود علم که ابهام ندارد، اجمال ندارد که. من دیدم قطره خونی افتاد که ابهام ندارد. این جای ابهام نیست. هیچ نحوه ابهامی در ناحیه علم نیست. ابهامی که اگر هست در ناحیه متعلق است. در ناحیه خود علم که ابهام نیست. علم کاملاً واضح است.

و لذا شاهدش هم مرحوم آقاضیاء این شاهد را عرض کردم ظاهراً آقای بجنوردی در اینجا نقل کردند. شاهدش هم این است که مثلاً من باب مثال اگر شما نمی دانید مثلاً سیگار کشیدن حرام است یا نه؛ بعد مراجعه به ادله کردید و ثابت شد که سیگار کشیدن مثلاً حرام است. ببینید اینجا در حقیقت یک نوع رفع جهل است. شما جهلی داشتید، جهلتان برداشته شد که مثلاً... اما در علم اجمالی این طور نیست. نکته فنی اش این است.

در نکته فنی رفع یک ابهام در متعلق است نه رفع جهل. ایشان تشبیه می زنند که مثلاً از دور فردی می آید مخصوصاً در صبح که هنوز هوا روشن نشده، بعد از اذان و قبل از طلوع شمس، شما از دور تشخیص می دهید یا زید است یا عمرو است. قطعاً مثلاً می دانید که زن نیست، قطعاً میدانید که بچه نیست، بین دو نفر است زید و عمرو. خوب دقت کنید. پس شما می دانید که یک مردی به این دو عنوان، بعد که نزدیک می آید ملامحش را که تشخیص می دهید یا هوا روشن تر می شود، می بینید زید است. ببینید ایشان می گوید این دومی رفع جهل نیست، با علم شما هیچ فرقی نکرد. یا به تعبیر بنده این مثل این که یک مجسمه ای است روش پارچه ای کشیدند، پارچه را برداشتند. با پارچه برداشتن حقیقت مجسمه عوض نشده، رفع جهل نشده. ایشان می گوید وقتی شما می دانید که قطره خون افتاد در یکی از این دو اناء، خوب دقت کنید. اگر معلوم شد در اناء دست راستی افتاده در ظرف دست راستی، علم شما عوض نشده، این همان است که می دانستید. نکته فنی روشن شد؟ این مثال

س: ابهام از متعلق است

ج: ابهام از متعلق... پس العلم الاجمالی در حقیقت غلط است، المعلوم بالاجمال. علم اجمالی نیست، علم تفصیلی است. در علم اجمال نیست، العلم الاجمالی متعلقه مثل زید قایم ابوه. اشتباه در متعلق است. و لذا اگر رفع این اشتباه شد، به علم شما، خوب دقت کنید خیلی نکته ظریفی است، به علم شما ضربه نمی زند. علم شما عوض نمی شود. حالا اگر برایتان واضح شد، دو نفر دیگر هم آنجا بودند.

گفتند آقا ما دیدیم در ظرف دست راستی افتاد، مثلاً، می گوید من دیدم افتاد نمی دانم قطره خون در این دست راستی یا دست چپی؛ دو نفر هم آنجا بودند. گفتند آقا نه ما نگاه کردیم، شما حواست نبود، در خصوص ظرف دست راستی. این آیا علم شما عوض شد؟ سوال. این مثل همان سیگار کشیدن که مجهول است، شما با ادله که مراجعه می کنید می فهمد حرام است. آنجا علم شما برداشته شد.

س: اگر نقل کرده باشد مثلاً دست راستی افتاد، به هر حال بعد از فهمیدن که به هر حال یک آثاری بار می شود بر این؛ یعنی یک تفاوت مایی هست

ج: نه بینید مسئله ۲۰:۰۲ بعد از موضوع است. ایشان می خواهد خود این علم را تغییر بکند. علم شما چیست؟ یعنی آیا واقعا بعد از اینکه معلوم شد آن قطره ای که شما دیدید، خیلی مثال لطیفی است، افتاد روی ظرف دست راستی، بین آمد که ظرف دست راستی است. می گوید شما اینجا چه می گوید؟ می گوید علمتان عوض شد؟

عوض نشده، همان عمل اول است. هیچ فرقی با علم اول ندارد. یک ابهام بود، ابهام برطرف شد به حسب متعلق. می گویم چون آقای خوبی ناقص نقل کرده، سه سطر نقل کردند، من این شرح کامل تر را چون من خیال کردم در نهایت افکار هم آمده، اما آن آقا می گفت، نشد دیشب نهایت افکار را نگاه کنم، امروز صبح هم نگاه نکردیم نهایت افکار را. اما این بحث را شنیدم، چون درس آقای بجنوردی هم اینجا بودیم، بحث احتیاط و اینها بودیم، احتمال دادم آقای بجنوردی از قول مرحوم آقا ضیاء نقل کردند.

س: دلیل عرفی است یا دلیل عقلی است؟

ج: عرف این را می فهمد. عرف این را می فهمد که علم اجمالی، روشن شد نکته فنی؟ نمی گویند علم شما عوض شد. این حالت تصور بکنید. یک ابهامی بود، ابهام برطرف شد، علمتان فرقی نکرد.

س: ببخشید متعلق علم اینجا در واقع عوض شد

ج: عوض نشد، نه بیند، یک پرده ای روش بود، مثلاً نور آمد دیدید؛ عوض نشد همان است. هیچ فرقی نکرد

س: نه دو تا علم است

ج: نه هیچ فرقی نکرد، آن نکته فنی آقا ضیاء را نمی دانم دقت می کنید؟

نه دو تا علم نیست. نمی گویند علم شما مثل حالا شما اگر سیگار کشیدن نمی دانی حرام است یا نه، به ادله مراجعه کردید، اینجا می گویند جهل شما برداشته شد. آقا ضیاء می گوید در مثل علم اجمالی نمی گویند جهل شما برداشته شد؛ چون شما می دانید ظرف دست راستی یا دست چپی، دیگر مشخص بود یکی از این دو ظرف است.

س: تغییر در معلوم است نه در علم

ج: علم هیچ فرقی نمی کند ولذا آقا ضیاء قائل است که این علم اجمالی به لحاظ آثاری که در قانون دارد و در تنجز دارد، با علم تفصیلی هیچ فرقی نمی کند. شما علم تفصیلی داشته باشید که نماز مثلاً ظهر را روز پنج شنبه یا چهارشنبه بخوانید، با علم اجمالی که نماز ظهر را روز جمعه بخوانید، هیچ فرقی نمی کند. علم دارید به تکلیف قطعی است علمتان. و این تکلیف هم به تعبیر ایشان تعبیر درستی است. خوب شد آقای خویی درست نقل کردند. نگفتند فعلی. این تکلیف هم، آن علمی که موجب تنجز است، خود علم است نه متعلقش. آن که تأثیر دارد در تنجز، تا شما علم پیدا کردید قطره خون آمد، تا دیدید قطره خون، بلافاصله علم پیدا می کنید به وجوب اجتناب. این حالا آن قطره خون بیاید در یک اناء، یا بیاید در دو تا اناء. در ناحیه تنجز حکم، البته این تنجز خوب در ذهنتان باشد، اگر در شبهه های حکمیه باشد، تنجز به لحاظ کبری است و در شبهات موضوعیه تنجز به لحاظ صغری.

این تنجز هیچ فرقی بین علم اجمالی و تفصیلی ندارد. چون مرحوم آقای خویی به این شرح نوشتند من... پس آن نکته فنی این است که در علم اجمالی یک نوع ابهام در متعلق علم است، به حیثی که اگر ابهام برداشته شد، در علم تأثیر ندارد. دقت بکنید.

س: در شبهه غیر محصوره هم همین تنجز هست

ج: همین دیگر ایشان هم می گوید هست دیگر. حرف آقا ضیاء همین است. لذا ما اصلاً نباید بحث علم، علم اجمالی با تفصیلی یکی است هیچ فرقی نمی کند.

عرض کردم به ذهن من حالا آقای خویی چون از آخوند نقل کردند فعلیت، برای این جهت جدایش کردند، و الا فعلی ظاهراً مرادش تنجز باید باشد. و الا این کلام با کلام شاگرد آخوند یکی است. آقا ضیاء شاگرد ایشان است.

دقت فرمودید؟ به نظر من مرحوم آقا ضیاء سعی کرده با لسان بهتری کلام استادش را شرح بدهد.

بینید خوب آن مثالی که من زدم روشن شد؟ می گوید ابهامی که برداشته شد کجاست. علم شما عوض شد؟ علمتان که عوض نشد، می دانستید یک قطره خون افتاد. حالا فهمیدید دست راستی. چه شد، چیز تازه ای پیدا شد؟ نه، به علم شما که تأثیر نکرد. مثال دقت فرمودید؟ آنکه در آن تأثیر گذاشت، آن معلوم بود، ابهام داشت. برداشتن ابهام از معلوم روی خود علم تأثیرگذار نیست. برداشتن ابهام از معلوم، یعنی اگر به شما گفتند آقا ظرف دست راستی، می گوید خب بله من می دانستم خون افتاده، یک ابهامی بود، ابهام را الان برداشتم ظرف دست راستی. این خلاصه حرف مرحوم آقا ضیاء.

س: یعنی از نظر قوانین تأثیری دارد

ج: نه در مقام اعتبار قانونی می گوید هیچ فرقی نمی کند.

بعد آقای خویی به ایشان اشکال کردند، اولاً النقض، ایشان می فرمایند نقض داریم، بما لو فرض کون الاصل الجاری فی بعض الاطراف نافیا دون بعض آخر، کما لو علم اجمالاً بوقوع نجاسة فی احد الانائین؛ ایشان می گوید اگر این مطلب را شما بخواهید بگویید باید این نقض را جواب بدهید. مثال معروفی است دو تا ظرف است، ظرف دست راستی و دست چپی؛ آن وقت دست راستی سابقاً نجس بوده ظرف دست راستی. آن وقت شما می بینید یک قطره خونی افتاد. بنای اصحاب این است که چون اینجا شما علم به تکلیف علی کل حال ندارید؛ دست راستی که خودش نجس بود، استصحاب؛ دست چپی را خبر ندارید. این دست چپی اصاله الطهاره جاری می شود. این معارض ندارد، چون معارض ندارد.

ایشان می گوید شما در اینجا چه می گوید. فان اصاله الطهاره تجری فی غیر مستصحب النجاسة بلا اشکال، البته بلا اشکال ایشان، مع ان العلم بوجود التکلیف الفعلی، خوب بود ایشان فعلی نمی گفت، منجز می گفت چون آقا ضیاء هم منجز گفته، موجود بالوجدان؛ یعنی اگر نکته ای باشد که شما می گوید علم خودش مثل علم تفصیلی است، باید اینجا هم بگویید اجتناب می آید؛ با اینکه شما نمی گوید. بعد ایشان و توهم ان تکلیف فی مستصحب النجاسة ثابت قبل العلم؛ قبل از اینکه علم بیاید آن تکلیف بود. بعد شک می کنیم نسبت به آن که سابق بود، نسبت به طرف دیگر مشکوک است اصاله الطهاره جاری می شود.

فالعلم بوقوع النجاسة فيه او فی غیره، یعنی دست چپی مثلاً، لا یوجب علماً بحدوث تکلیف جدید فلا یقاس المقام بذلک، مدفوع بان سبق النجاسة فی احد الانائین لایضر بالعلم بالتکلیف الفعلی، منجز باید می فرمود. المردد بین کونه ثابتاً من الاول و حدوثه، فرق نمی کند، نکته، نکته تنجز حکم است.

فلو امکن جعل الحکم الظاهری و الاكتفاء بالامثال الاحتمالی فی هذا الفرض، چون اینجا جعل حکم ظاهری، مرادش استصحاب نجاست، ظرف دست راستی. امکن فی جعل فی غیره ایضا؛ فرق نمی کند. چه اینجا باشد...

لوحدة الملاك امكانا و امتناعا؛ و ان شئت قلت: ان العلم الاجمالي لا يزيد على العلم التفصيلي، زیادتر که نمی شود. فکما يجوز ان يكتفى الشارع في موارد العلم التفصيلي بالتكليف، جایی که علم تفصیلی دارد، اكتفاء بالامثال الاحتمالي، امثال احتمالی را کافی می داند. كما في موارد قاعدة الفراغ، خب شما یقین داشتید که باید رکوع را انجام می دادید. الان که یقین ندارید که.

خب شارع گفته بلی قد رکعت، من قبول کردم، یعنی در مواردی که یقین داشتیم که باید رکوع را انجام بدهیم، الان شک داریم، شارع امثال اجمالی را قبول کرده.

كذلك يجوز له الاكتفاء بالامثال الاحتمالي في موارد العلم الاجمالي بطريق اولي. ممکن است در آنجاها هم اكتفا بکنند.

این اشکال مرحوم آقای خویی. البته جواب مرحوم آقا ضیاء مخصوصا روی مبانی ایشان یا روی مبانی ما. ما عرض کردیم خوب دقت بکنید اینجا برنامه شان این است که بحث در علم اجمالی نکته اش در نظر اینها به لحاظ موضوع نیست. آن که ایشان می گوید در مثل علم تفصیلی، چون آنجا موضوع هم هست، این ملاقی نجس است. اگر اینها در علم اجمالی بحث را روی ملاقی دم نبردند، که این بگویم این هم ملاقی است، آن هم ملاقی است، فرق نمی کند حالا یکی مستصحب النجاسة باشد یا نباشد. اینها حکم را بردند روی حکم نه روی موضوع. وجوب اجتناب. یعنی آن نکته در تنجیز علم اجمالی را این می دانند؛ شما وقتی یک قطره خون دیدید، علم پیدا می کنید به وجوب اجتناب. این نکته فنی اش این است.

و اما وقتی اما در ما نحن فيه اگر یکی مستصحب النجاسة است، می گویند شما وقتی خون را دیدید، علی کل تقدیر علم ندارید به وجوب اجتناب؛ اشکال شما این است در حقیقت. چرا؟ چون اگر این قطره خون روی ظرف دست راستی وجوب اجتناب داشت. چیز تازه ای نیست.

س: علم وقوع ناشی از علم به موضوع است

ج: خب اینها حرفشان این است دیگر خب. سابقا توضیح دادم. حرفشان این است که مثل استصحاب نیست. در استصحاب موضوع است. در باب احتیاط موضوع نیست، حکم است.

مثلا در استصحاب می گوئیم دیروز زید زنده بود، امروز هم زنده است. اصلا ناظر اصلا کاری به حکم نداریم.

اما در باب علم اجمالی آنها روی موضوع نمی روند؛ روی حکم می روند. تازه این جواب طریق اینها. اما به طریق ما، چون ما روی موضوع هم قبول کردیم. لکن روی موضوع می روند به لحاظ حکم نه مطلقا. این فرقی با استصحاب است.

فرقی با استصحاب این است؛ در استصحاب روی موضوع رفته به عنوان موضوع؛ در علم اجمالی رفته روی موضوع به عنوان حکمی که بر آن بار است. لذا می گویند قوام علم اجمالی، خوب دقت بکنید، قوام علم اجمالی دیدن قطره خون نیست؛ قوام علم اجمالی تجزیه حکم است. خوب تأمل کنید. علم اجمالی در جایی است که با علم شما حکم منجز بشود. یعنی شما الان قطره خون را دیدید، این حکم منجز بشود. می گویند اگر یک طرف مستصحب النجاسه بود حکم منجز نمی شود. چون اگر این خون رسیده به آن مستصحب النجاسه، آن که خب بود دیگر. ببینید وجوب اجتناب قبل از این بود. قطره خون به آن یکی رسیده باشد، این یک به اصطلاح به قول من، یک شبهه باز است، بسته نیست. ما تعبیر کردیم علم اجمالی را به شبهه بسته دایره مانند. اجتناب در شبهه باز لازم نیست، اما در شبهه بسته لازم است.

پس اشکال آقایان در حقیقت نمی دانم روشن شد نکته؟ چون اینها از راه حکم رفتند. چون از راه حکم رفتند، این باید جوری باشد و بعد هم عرض کردیم نکته اساسی در تجزیه علم اجمالی این که نسبت آن حکم منجز به دو طرف علی حد سواء باشد. اینجا علی حد سواء نیست. یک طرف حکم داشته قبل از این یک طرف نداشته. این مثالی که ایشان زدند.

بعد هم ایشان می فرمایند در علم تفصیلی امثال احتمالی را شارع اکتفا می کند. این درست است حرف ایشان، لکن این اکتفا تعبیدی است خب. چون شارع گفته، قاعده طهارت، و الا اگر شارع نگفته بود، خودمان می رفتیم رکوع انجام می دادیم. شارع فرموده. شما الان در اینجا می گوئید ثبوت داری بحث می کنید، بحث ثبوتی بود دیگر به روایت نگاه نکنید. شما می گوئید مقام ثانی ثبوت، اگر ثبوت است به روایت نگاه نکنید.

غرض این نقضی که مرحوم استاد فرمودند وارد نیست.

بعد ثانیا الحل بان موضوع الاصول انما هو الشک فی التکلیف، و هو موجود فی کل واحد من الاطراف، این خود حرف آقاضیاء است دیگر. خود حرف آقاضیاء این است. خود حرف آقاضیاء این است که مانعی ندارد به اصطلاح با قطع نظر از علم، حرف آقاضیاء این است؛ با قطع نظر از علم اصول اطراف را بگیرد. این

فان احتمال انطباق التکلیف المعلوم بالاجمال انما هو عين الشک فی التکلیف؛ درست است، لکن آفاضیاء می گوید علم این خصلت را دارد که نمی گذارد. یعنی فی نفسه اشکال ندارد. این را خواندیم عبارت آفاضیاء را دیگر نمی خواهد تکرار بکنیم.

فتحصل من جمیع لا مانع من جعل الحکم الظاهری فی بعض الاطراف بحسب مقام الثبوت؛ این دو تا مقام ثبوت بود.

بعد بیاییم در مقام اثبات. المقام الثالث، فی البحث عن شمول دلیل الحکم الظاهری لجمیع الاطراف؛ ما بگوییم حکم ظاهری همه اطراف را می گیرد؛ یعنی می توانیم اصالة الطهارة در این جاری بکنیم، اصالة الطهارة در این. یعنی مخالفت قطعی اشکال ندارد. به اصطلاح مشکل ندارد مخالفت قطعی. و عدمه؛ این راجع به این قسمت که ایشان. البته ایشان در اینجا ذکر فرمودند. مخالفین این مسئله عده ای از اخباری ها هستند مثل مرحوم مجلسی و دیگران، مجلسی در اربعین دارد. کتاب اربعین ایشان مثلا حدود چهل پنجاه سال پیش چاپ شده. و او آخر کتاب اربعین به مناسبتی که شرح قاعده حل را داده، آنجا دارد ایشان. قاعده طهارت و قاعده حل. ایشان در آنجا می گوید که امام (ع) فرمود کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام بعینه؛ این حرام بعینه یعنی علم اجمالی منجز نیست. حالا این تصور ایشان. غرض این فائش را می خواستم الان بگویم. کار به صحت و سقمش نداریم.

و لیعلم، بعد مرحوم استاد می فرمایند حکم ظاهری قد یكون مستفاداً من الاماره؛ عرض کردم احتمال آنجا این مطلب گذشت در مقام اول این مطلب گذشت. لکن خود استاد حکم ظاهری در مورد اماره نمی گویند. نمی دانم حالا شاید مثلا جدلا، و الا ایشان قائل به جعل حکم ظاهری در موارد اماره نیست. اصلا اماره را ایشان از باب تتمیم کشف می داند، جعل حکم نمی داند. شاید روی مبنای آقایانی که حکم ظاهری فائشند. و الا ایشان می گوید اماره شأنش کاشفیت یا مطابق با واقع، یا منجز است مطابق نیست، حالت تعذیر دارد. اصلا حکم ظاهری را اماره نمی داند. این را پریروز توضیح کافی دادم دیگر نمی خواهد تکرار کنیم.

و لیعلم ان الحکم الظاهری قد یكون مستفاداً من الاماره و قد یكون مستفاداً من الاصل التنزیلی او الاصل غیر التنزیلی. اما الامارات، این را در مقام اول هم گذشت. فقد عرفت استحالة جعل الحجية لها فی جمیع الاطراف؛ مگر مرادش همین جعل حجیت باشد و حجیت هم کاشفیت حکم ظاهری نیست. بلا فرق بین ان یكون مودی الامارات حکما الزامیا، و المعلوم بالاجمال حکما غیر الزامی و بین ان یكون عکس ذلک.

و توضیحش را عرض کردیم؛ آن نکته فنی این است در باب امارات ناظر به واقع هستند. هر دو اماره، مثل همین مثال، مثلا علم دارد که یکی از این دید که یکی از این دو اناء نجس شد. بعد بینه آمد که اناء دست راستی پاک است، بینه آمد اناء دست چپی پاک است. خب این

را نمی شود عمل به بینتین نمی شود؛ چون دو تا بینه با علم هم مخالف هستند. راست است حرف ایشان درست است. اما جعل حکم ظاهری در مورد امارات نداریم.

و اما الاصل، دیگر باز وارد همین بحث شدند که ما در کلمات مرحوم آقا ضیا خواندیم. شیخ انصاری حرفش این است که جمیع اطراف را نمی گیرد؛ چون مقتضی به اصطلاح تناقض صدر و ذیل است. مراد ایشان به تناقض صدر و ذیل این است؛ کل شیء، لا تنقض الیقین بالشک، ایشان می گوید هر طرف شک کنید، ظرف دست راستی شک دارید، دست چپی هم شک دارید. لکن انقضیه یقین آخر، از آن طرف شما یقین دارید که به یکی رسیده. اگر شک بخواهد اطراف علم اجمالی را بگیرد با ذیل می گیرد، ذیل دلیل استصحاب.

و کذلک کل شیء فیه حلال او حرام فهو حلال حتی تعرف؛ خب حتی تعلم آمده. اینجا ما علم ۳۶:۱۸

پس اشکالش مناقضه صدر و ذیل ادله حجیت به اصطلاح اصول است.

و فیه، این چون دیگر از حرف آقا ضیاء خواندیم، شرحش دادیم دیگر تکرار نمی کنیم.

اولا عرض کردیم این یک اشکال معروفی است به شیخ انصاری شده. و الا این مطلبی را که مرحوم شیخ قدس الله نفسه تناقض صدر و ذیل گرفتند، عرض کردیم، حالا آن جواب آقایان را می گوئیم، بعد جواب اشکال خودمان.

و فیه اولاً که ادله بعضی توش این ذیل را ندارد. حتی تعلم ندارد. پس نمی توانیم بگوئیم در همه. بعضی هایش فرق می کند. ثانیاً این همان اشکالی است که آقا ضیاء مطرح کرده. ان العلم المأخوذ فی الغایه فی هذه الاخبار ظاهر عرفاً؛ اگر گفت لا تنقض الیقین بالشک، این در اطراف علم اجمالی شک را نمی گیرد. اشکال ندارد بگیرد. لکن انقضیه یقین آخر یا یقین مثله، آن یقینی که به همان شک باشد. شک شما به طرف بوده، اگر یقین به طرف پیدا کردید ۳۷:۱۹ و الا فلا.

این هم خلاصه؛ بان یکون بعین ما تعلق به الشک و الیقین الاول، این حرف آقا ضیاء چون گذشت دیگر احتیاج به تکرار ندارد. این دو تا مطلبی است که اشکال به شیخ کردند.

عرض کردم اصولیین ما اصولاً در این مسئله از شیخ و ما بعد شیخ و مرحوم نائینی و آقا ضیاء و خود استاد، همه بحث را بردند روی دلیل لفظی که برای اصل است. گفتند لا تنقض الیقین بالشک لکن انقضیه یقین؛ دلیل لفظی. و ما توضیح کافی دادیم که این بحث، یک

بحث قانونی است، ربطی به لفظ ندارد. اصلاً نباید روی بحث لفظ بیایم. و به لحاظ قانونی هر حکم ظاهری که جعل می‌شود، خودش فی نفسه این محدودیت قانونی دارد. این اسمش را البته بعضی گفتند محدودیت عقلی؛ ما اسمش را گذاشتیم محدودیت قانونی.

همان حکم ظاهری که جعل می‌شود مربوط است به علم به خلاف؛ چون علم به خلاف ۳۸:۱۰

همین مثالی که ما کرارا تکرار کردیم. من یک عبا را می‌پوشم شما حکم به ملکیت من می‌کنید. قاعده ید دیگر. می‌گویید این ملک من است. لکن اگر یقین دارید ملک من نیست، فرض کنید عبا را پوشیدم آمدم، یا بلانسبت دزدی کردم، خب دیگر جای اصالة الید نیست، جای قاعده ید نیست.

عرض کردم مشکل کار آقایان این که آقای خویی می‌گوید ان ادلة الاصول غیر منحصر ما مشتمل؛ بحث لفظ نیست که در بحث حتی تعلم هست یا نیست. یک بحث قانونی است، بحث لفظی نیست. ما یک اشکال کلی به آقایان داریم که اینها بحث را بردند روی ادله لفظیه. اصلاً نباید بروند، روشن شد؟ دلیل لفظی نیست. بحث اینجا بحث قانونی است. با وجود علم اجمالی از ادله کلا، اصلاً روی سیره عقلا، با وجود علم اجمالی می‌تواند اصول ترخیصی در اطراف قرار داده بشود، کل اطراف؟ این به قول آقایان به حسب ثبوتی. و آیا از ادله در مقام اثبات ادله که می‌گوییم در مقام اثبات، ادله را باید در ارتکازات قانونی معنا بکنیم. حالا در یک دلیل حتی تعلم آمد، در یکی نیامده. نکته‌اش فرق نمی‌کند، نکته قانونی هیچ فرقی نمی‌کند.

اینکه ایشان می‌گوید ان ادلة الاصول غیر منحصرة بما هو مشتمل علی تلك الغایه، فعلى تقدير تسليم اجمال هذه الروایات، لا مانع من التمسك بالروایات التى ليس فيها هذا الذیل؛ بحث لفظی نیست که ذیل باشد یا نباشد. این یک روح قانونی است. حالا چون روح قانونی است، در بعضی حتی تعلم آمده در بعضی نیامده. خب نیامده باشد. نکته‌ای ندارد. دقت می‌کنید؟ اصلاً نکته این نیست. نکته این است که روح قانونی این را می‌فهمد. اگر روح قانونی این را فهمید، ادله لفظیه ممکن است جزئی از واقعیت قانونی باشد.

اصولاً ادله لفظیه اینطور است. در این قسمت جعل و الا به مقدار ابراز است، ما می‌دانیم به مقدار ابراز است. لکن در ادله لفظیه وقتی می‌خواهد جعل لفظ بکند، حالا یک روایت بود، دو روایت بود، ده تا روایت بود، و اولاً مقام ثبوت و اثبات را که ما جدا نکردیم. ولذا به نظر ما هم ثبوتاً، اصلاً ثبوتی مطرح نیست. ۴۲:۲۷ عین اثبات.

وقتی که می‌آیند قانون می‌آیند به اصطلاح جعل اصول ظاهری می‌کند، چه در شبهات حکمیه چه در شبهات موضوعیه، طبیعتاً اینها مقیدند به علم به خلاف. اما در ادله اش بعضی آمده، کل شیء نظیف حتی تعلم، فاذا علمت انه قدر فقد قدر، در روایتش این طور آمده.

.....
بعضی جاهایش هم نیامده، نیامده باشد. نکته ای ندارد، آمدن و نیامدن نکته ای ندارد. آن نکته فنی، قاعده سوق مسلم، قاعده ید، آنها نکته ای ندارد. قاعده فراغ، قاعده تجاوز؛ شارع گفت بلی قد رکعت، در سجده دوم فرمود لو کان انجام بده، خب بلی قد رکعت اثر ندارد، توش علم نیامده. بلی قد رکعت حتی تعلم؛ حتی تعلم که نیامده، در قاعده تجاوز که حتی تعلم نیامده. اما اگر شما فهمیدید که رکوع انجام ندادید، خب جای قاعده تجاوز نیست. معنا ندارد قاعده تجاوز. در سجده اول شک کردیم قاعده تجاوز جاری کردیم، در سجده دوم یادتان آمد که رکوع نکردید، خب باید برگردیم نماز را بخوانیم دیگر، نماز باطل است باید دو مرتبه بخوانیم.

ولو در دلیل تجاوز مثلاً ایشان می گوید در بعضی از روایات مثل قاعده تجاوز ذیل نیامده حتی تعلم؛ خب نیاید. نکته ای ندارد آمدن یا نیامدن.

اولاً اینها بحث ثبوتی و اثباتی را جدا کردند که گفتیم این درست نیست. ما یک سری و ارتکاز عقلایی داریم. روایاتی که ما داریم در بعضی هایش آمده در بعضی نیامده. اما واقعش در همه است.

پس این بحث سومی که ایشان فرمودند، به لحاظ اشکالی، اشکال دارد و انصافاً هم قبولش مشکل است.

مقام رابع فی البحث عن شمول ادلة الاصول؛ بحث مقام اثبات.

والتحقیق عدم شمولها لشیء من الاطراف؛ ببینید من الان جمع بکنم حرف های آقای خویی را چون در چهار مقام گفتند. در مقام اول آیا می شود اصول در همه اطراف ثبوتاً جاری بشود به تعبیر ایشان؟ ایشان می گوید اشکال ندارد مگر اینکه موجب مخالفت عملیه باشد. اگر موجب مخالفت عملیه نشد، اشکال ندارد. مثل اینکه دو تا ظرف هر دو نجس بودند، یکی پاک شده. ایشان می گوید اینجا اشکال ندارد.

مقام دوم آیا می شود ثبوتاً در بعضی از اطراف جاری بشود دون بعض؟ ایشان می گوید اشکال ندارد می شود؛ چون آنجا مخالفت عملیه لازم نیست.

مقام سوم، آیا از روایات در می آید که این اصول در تمام اطراف جاری نمی شوند؟ بخواهد در تمام اطراف؛ ایشان می گوید نه، در نمی آید.

مقام چهارم، آیا از روایات در می آید که می شود ارتکاب بکند بعضی افراد را؟ می گوید نه در نمی آید.

پس ایشان در حقیقت این طور قائل است؛ نسبت به مخالفت قطعیه ثبوتا می گوید اشکال ندارد. جایی که یلزم مخالفة عملیه. اثباتش هم مثل ثبوت است. فرقی با هم ندارند. دوم، در جایی که به اصطلاح بخواهیم ثبوتا آیا لازم است همه اطراف را انجام بدهد؟ می گوید نه ثبوتا نه. اما اثباتا چرا، باید همه اطراف را.

پس در نتیجه ایشان قائل به تنجیز علم اجمالی است. همه اطراف نمی شود اصول جاری بشود. اما می گوید یک نکته؛ نسبت به مخالفت قطعیه مال خود علم است. نسبت به این قسمت که موافقت قطعیه باشد، این مال ترجیح بلا مرجح است. و الا فی نفسه اشکال ندارد. یعنی فی نفسه اشکال ندارد که یک طرف را نگوید. چون علم شما به یک طرف است. لکن چون ترجیح بلا مرجح است نمی شود.

پس خلاصه نظر مبارک ایشان در مقام مخالفت قطعیه ثبوتا و اثباتا ایشان می گوید نمی شود. در وجوب موافقت قطعیه ثبوتا می گویند مانعی ندارد، لازم نیست موافقت قطعیه. اما اثباتا لازم است.

پس علم اجمالی را ایشان بالاخره منجز می دانند؛ به این معنا؛ نمی شود همه اطراف را انجام داد؛ نمی شود یک طرف را انجام داد. اما اینکه همه اطراف، این به خاطر مخالفت عملیه. اما اینکه همه اطراف را باید انجام بدهیم به خاطر ترجیح بلا مرجح است.

س: ادله قرعه نمی آید؟

ج: نه ادله قرعه جاری نکردند. ترجیح بلا مرجح.

لذا نتیجتاً نتیجه ایشان به اصطلاح اصولی های متأخر، ایشان نسبت به لزوم مخالفت قطعیه علیت قائلند؛ نسبت به وجوب موافقت قطعیه اقتضاء قائلند. البته تعبیر نکرده ایشان. این همان تعبیر علیت و اقتضاء است. البته آن علیت هم تا جایی که مخالفت عملی، و لذا اگر هر دو اصول با علم اجمالی مثبت باشند؛ لذا اصول مثبت به نظر ایشان جاری می شود؛ مثل اینکه هر دو سابقاً نجس بودند، حالا استصحاب نجاست هر دو را بکنیم. ایشان بحث را بردند روی اصول نافیه. اصول نافیه اگر مستلزم مخالفت عملیه بشود، جاری نمی شود، ثبوتا و اثباتا. اما اینکه موافقت قطعیه این مال علم نیست، مال ترجیح بلا مرجح است. و الا به لحاظ علم مشکل ندارد که شارع بگوید موافقت قطعیه واجب نیست.

لکن به لحاظ اینکه شما ترجیح نمی توانید بدهید، کدام طرف؟ ظرف دست چپی یا ظرف دست راستی؛ چون ترجیح نمی توانید بدهید، در اینجا موافقت قطعیه واجب است، احتیاط واجب است.

این خلاصه نظر ایشان. خلاصه نظر مبارک ایشان.

آن وقت معلوم هم شد که مرحوم آقاضیاء برای هر دو علیت تامه قائل هستند. یعنی مرحوم آقاضیاء قائل هستند که علم اجمالی هم حرمت مخالفت قطعی هم وجوب موافقت، هر دو علیت هستند. طبعاً در مقام آقای خویی برای یکی علیت برای یکی اقتضاء؛ طبعاً قولی هم هست که برای هر دو اقتضاء می کند. مانعی ندارد ثبوتاً شامل بشود، لکن ظواهر ادله، مثلاً مناقضه صدر و ذیل است. اگر مناقضه صدر و ذیل نبود، آن جایی که صدر و ذیل تناقض ندارند مشکل ندارد.

این هم عرض کردم به شیخ نسبت دادند. پس مجموعاً الان سه تا رای اساسی در اینجا درست شد؛ تا این جایی که ما الان رسیدیم. یکی علیت تامه برای هر دو؛ یکی اقتضاء برای هر دو؛ یکی هم مبنای آقای خویی علیت تامه برای حرمت مخالفت قطعی و اقتضاء برای وجوب موافقت قطعی. که همه اطراف را ترک بکنند، این را به اقتضاء می دانند نه به علت تامه.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین